



فرمانده من

قربانی عشق

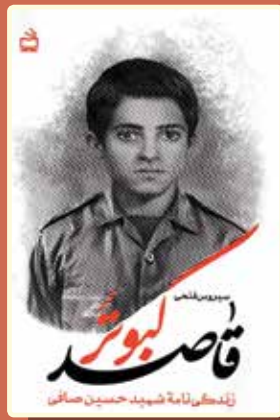
سیدحبيب نظاری

نگاهی به زندگی خلبان شهید عباس بابایی

خلبانی، فارغ‌التحصیل شدی. خلبانی همان دو بال سفید و سبک بود که بر شانه‌های تو روییده بودند.

آسمان گاهی رودخانه نیست، وسعتی است فراتر از آبی‌ها؛ آنجا که دریا را در آغوش می‌گیرد و در دوردست افق، پرواز کبوترانی با بال‌های سفید و سبک را آرزو می‌کند. و تو که از خلبانان کم‌نظیر ارتش بودی و برای پرواز با هواپیمای پیشرفته اف-۱۴ انتخاب شدی و به پایگاه هوایی اصفهان رفتی، یکی از همان کبوتران بودی که آسمان انتظار داشت با بال‌هایش گره بخورد. کبوتر شدن را در مکتب امام شهیدان (ع) آموخته بودی و شاید عشق به او بود که تو را به

آسمان گاهی رودخانه‌ای است که می‌توانی بال‌هایت را در آبی آن بشویی؛ اگر از جنس پرواز باشی. و تو از جنس پرواز بودی. پرواز شناسنامه تو بود. **عباس بابایی** بودی و شاید روز ۱۴ آذر ۱۳۲۹ که در شهرستان قزوین چشم به جهان گشودی، اشتیاق پرواز را می‌شد در چشم‌های تو دید. اشتیاقی که تا آخرین نفس‌هایت در آن چشم‌های زلال موج می‌زد. شاید تقدیر دو بال سفید و سبک بر شانه‌های تو گذاشته بود که سال‌ها بعد، در سال ۱۳۴۸، هنگامی که در رشته پزشکی پذیرفته شدی، به نیروی ارتش پیوستی و در اواخر سال ۱۳۵۱، با درجه ستوان دومی از دانشکده افسری



کبوتر قاصد
نویسنده: سیروس فتحی
سال چاپ: ۱۴۰۰
نشر: انتشارات مدرسه

سلام دوستان خوبم!

کلاس هشتمی هستم، علاقه‌مند به ورزش و تحصیل؛ ولی فقط علاقه دارم. از جایم نمی‌توانم بلند شوم. ساعت خوابم عوض شده است. از دست گوشی تلفن همراه خسته شدم. وقتی می‌روم سراغش به خودم می‌گویم یک ساعت. به خودم که می‌آیم چندین ساعت سر گوشی نشسته‌ام.

دنبال انگیزه‌ای بودم که بلندم کند و حرکت بدهد. می‌خواستم در مورد هم‌سن و سال‌های خودم بدانم. به حسین صافی ۱۴ ساله رسیدم. شروع کردم به خوانش کتابش:

«فرمانده تیپ امام حسین(ع) تمام سازوکارها را برای آماده‌سازی نیروهایش فراهم کرده بود. شهید حاج حسین خرازی، همه فرماندهان گردان‌ها را توجیه کرده بود. قرار شد گردان اهواز خط‌شکن باشد و منطقه را برای عملیات رزمندگان آماده کند. تیپ عاشورا، تیپ امام سجاد (ع) و تیپ امام حسن(ع) هم آمده بودند. حسین آن روزها وقتی تحرک و جابه‌جا شدن نیروها را می‌دید، مرتب از فرمانده می‌پرسید: آگه قراره به دشمن حمله کنیم، من تو عملیات هستم؟ و...»

پیشنهاد می‌کنم حتماً این کتاب را بخوانید. من بلند شدم و مثل حسین حرکت کردم. تو هم بلند شو رفیق! برای آرزوهایت تلاش کن!

دوستان عزیزم،

در وبگاه WWW.SAMANKETAB.ROSHD.IR می‌توانید فهرست کتاب‌های مناسب آموزشی و تربیتی دارای «نشان رشد وزارت آموزش و پرورش» را ببینید و آن کتاب‌ها را به دوستانتان معرفی کنید. می‌توانید از این معرفی کتابتان فیلم هم بگیرید. ما فیلم‌های زیبای ارسالی شما را در سامانه شاد، کانال مجله رشد، به نشانی ROSHD_NOJAVAN@ قرار می‌دهیم تا همه فرزندان ایران بتوانند آن را مشاهده کنند. فیلم‌های خود را به نشانی:

WWW.ROSHDMAG.IR/U/39i

بفرستید. منتظر تان هستیم.

عرصه مبارزه با نظام ستم‌شاهی کشاند و به موج مبارزان انقلابی پیوند زد و تو را پیرو امامی کرد که آموزگار درس آزادی و آزادی بود؛ زمانی که کشور در حصار ستم بود.

انقلاب پیروز شد و انجمن‌های اسلامی ارتش شکل گرفتند و تو که دل و جان با آموزه‌های اسلامی درآمیخته بود، سرپرست انجمن اسلامی پایگاه هشتم شکاری در اصفهان شدی. در سال ۱۳۵۸ انقلاب پیروز مردمی بود و دست‌های منافقی که می‌خواستند ارتش را منحل و نیروهای مسلح انقلاب را تضعیف کنند. اما انقلاب درختی نبود که رهایش کنی تا دست‌های منافق، ریشه‌هایش را بخشکانند و شاخ و برگش را باد دسیسه‌گر بر زمین افکند. بر سر این درخت تبر بارید، اما تو و یاران انقلابی‌ات ایستادید و زخم‌ها به جان خریدید تا انقلاب، هر روز درختی شود باشکوه‌تر از روزهای قبل. به خاطر همین ایستادگی به کسب درجه سرهنگی نائل شدی و در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶، به پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع و تأیید امام انقلاب به درجه سرتیپی رسیدی.

پرواز شناسنامه تو بود و آسمان میعادگاه بال‌های سفید و سبکت. مقصد تو نواحی سرخ آسمان بود، آنجا که کبوتران سفید، سینه‌سرخ می‌شوند و غروب جبهه‌های نبرد را نیز سرخ می‌کنند.

با انواع هواپیماهای شکاری بیش از ۳۰۰۰ بار دل به آسمان جبهه‌ها سپردی و بیش از ۶۰ مأموریت جنگی را فقط در طول یک سال و نیم با موفقیت کامل انجام دادی. در سال ۱۳۶۶، درست روزهای حج بود که آسمان را با دریا پیوند زدی. طرح عبور سالم کشتی‌های تجاری را در آب‌های بی‌کران خلیج فارس به همراه هم‌زمانت انجام دادی و ۴۰ کشتی غول‌پیکر را از خلیج نیلگون فارس عبور دادی.

کبوتری بودی که عشق امام را در سینه داشت و قلبش به آهنگ مردم و میهن اسلامی می‌تپید. دلاور لحظه‌های نبرد بودی و لحظه‌ای بیم و هراس را در دل خود راه نمی‌دادی. می‌گفتی: «اگر پرواز نکنم، احساس ضعف خواهم کرد، زیرا هستی خود را در میدان جنگ می‌بینم.»

در میدان جنگ به دنبال هستی خود بودی، آنجا که بسیاری جنگ را جز تباهی و ویرانی نمی‌دیدند و این تفاوت تو بود با سایه‌هایی که هستی‌شان توهمی بیش نبود.

سرانجام در پانزدهم مرداد ۱۳۶۶ هستی خویش را در آسمان یافتی. در هواپیمای دوکابینه اف - ۵، به همراه هم‌رزم خود، سرهنگ خلبان **علی محمد نادری**، از آخرین مأموریت خود باز می‌گشتید و تو کبوتر سفیدی بودی که سینه‌سرخ شد!

گل‌وله تیربار ضدهوایی اتا‌فک هواپیما را شکافت و بر گلوی تو نشست.

روز عید قربان بود و تو قربانی عشق شدی!

قربانی عشق شدن سرنوشت پرندگان است که دل‌سپرده شهیدان کربلا(ع) هستند.